

کسی را در جهان دامن نگیرد  
 به شخص فربه و بالای لاغر  
 که پیش شیر لاغر پیل فربه  
 چنان باشد که کوهی پیش کرد  
 ولیکن گاه کوشش بردراند  
 دوال پیل فربه شیر لاغر

مع القصه جعفرخان زند با سی هزار (۳۰۰۰۰) سوار نیرومند و یال و کوپال چون  
 زنده پیل از آوازه حرکت شهریار ایران و شیر شیران با آن سپاه قلیل از عراق به فارس  
 فرارگزید. و چون پادشاه گیتی پناه به اصفهان در آمد از دنبال و جوانب سپاهیان در  
 رسیدند و دو هزار (۲۰۰۰) کس با مصطفی خان قاجار دولو به تعاقب جعفرخان  
 فرستاد تا چند منزل رفته به جعفرخان که سبقت از صرصر ربوده بود نرسیده  
 بازگردید.

### افتح گیلان به دست جعفرقلی خان قاجار

و از آن سوی جعفرقلی خان سپهدار از پادشاه ایران با سپاهی آراسته و استعدادی  
 پیراسته به عزم رزم برادر دلیر رستم نظیر حرکت کرده به ورود منزل رستم آباد،  
 مرتضی قلی خان رستم نهاد ثبات نورزیده مانند شغاد به هزیمت در افتاد، به بندر  
 انزلی که رشت را چهار منزلی است گریخته فرار گرفت. و هر دو برادر در ساحل بحر  
 خزر یکدیگر را ملاقات و با هم مقالات کردند و مرتضی قلی خان به ترک گیلان گفته  
 بر سفاین راکب و راه سار و پشته و سالیان برگرفت و سپهدار ایران جعفرقلی خان به  
 شهر وارد گردید و گیلان را به تصرف گرفت و شرح حال برادر بی همال حضرت  
 شهریار قاجار عرضه کرد، به مراجعت مأمور آمد.

و امیر سلیمان خان حکمران گیلان در حکومت خود مستقل گردید و کاری چنان  
 مشکل به حفظ الهی آسان شد، و حضرت شهریاری در هشتم شهر ربیع الاولی به  
 دارالسلطنه طهران باز آمد و از آنجا به طبرستان عزیمت فرمود.

نواب جهانبانی فتحعلی خان نایب السلطنه در کمال شادمانی به حضور موفور  
 السرور آمد و جعفرقلی خان نیز از یورش گیلان بازگشت و مورد اکرام و اعزاز گردید.  
 و ایام حضرت شهریاری در بلده ساری به عیش و سواری به سر رفت و در شهر

اشرف به عیش و شرف عیاشها گذشت.  
 رضاخان قاجار بیگلربیگی استرآباد با بزرگان یموت و کوکلان خراج و پیشکشها  
 گذرانیدند و موکب پادشاهی به ساری معاودت فرمود و به تعمیر پل مشهور به  
 تیجن که خان جلالت نشان محمدحسن خان به واسطه قرب شهادت فرصت اتمام  
 نیافته بود حکم جهان مطاع صادر شد و به سرکار حاجی اسمعیل قوللر آقاسی و  
 صرف دوازده هزار (۱۲۰۰۰) تومان زر نقد حلال به انجام و اتمام رسید.

### ذکر کشته شدن

جعفر خان زند [۹۳] به دست خوانین زندیه و

حکومت صید مراد خان در شیراز و

اطلاع لطفعلی خان از کشتن پدر خود جعفر خان و

تصرف شیراز

سابقاً مرقوم افتاد که جمعی از خوانین زندیه در حبس و بند جعفر خان در ارک  
 وکیلی بودند و چون چندی بر این بگذشت جعفرخان را به موافقت یکی از اهالی  
 حرم مسموم کردند و وی مریض گردید و سوء المزاج او همی افزود. و خوانین زند  
 در برجی از بروج ارک کریم خان که در این ایام حرمخانه جعفرخان بود محبوس  
 می زیستند، دو غلام بچه رجب و باقر که مراقب آب و نان آن گروه بودند به لطایف  
 الحیل بفریفتند و از آنها سوهانی آهن خای بخواستند، در شب سلاسل خود را به  
 سوهان گسیخته مطلق شدند و علی الصبح بالاتفاق قصد قتل جعفر خان کردند و به  
 خلوتی که خوابگاه وی بود کمین گزیدند، سحرگاه بر سر وی تاختند و بعضی برپام  
 و برخی از نردبان به زیر آمده بودند.

جعفر خان که سابقاً به عظم جثه و کثرت قوه او اشارتی رفته بود با آنکه از حدت  
 شدت مرض و الم سم گداخته و قرین هزال آمده، چون تفرس اعدا کرد از بستر  
 برخاسته شمشیری کوچک که ابنای او را ساخته بودند و تازه آورده برگرفته بر  
 صایل حمله آورد، اول شاه مراد خان به وی حمله کرده قریب شد آن پیل منگوسی  
 قریب الموت شمشیری بر شاه مراد فرود آورد که آن صمصام تیز، روی و موی او را

خراشیده و تراشیده خود را به کناری کشید، بعد از آن جهانگیرخان قصد جعفر خان کرده او نیز انهمزام یافته کار قریب بدان شد که معاندین فراز و نشیب از حمله و نهیب مهیب آن پیل پیکر:

## بیت

گوارنده جام ده من شراب      خورنده یکی گور تنها کباب

منهزم و منهدم گردند، برحسب تقدیر ابراهیم خان بن اسمعیل خان که جوانی در سن شهاب بود دست جاروب فراشی را از قفا بر فرق جعفر خان نواخت و آن دلیر پیل زور به روی در افتاد، متفقین صید مراد خان و ویس مراد خان و یاری خان و حاجی علی قلی خان یک باره بر او تاختند و به ضربه‌های حرابه‌های چماق و چوب و سنگ و جاروب و خشت و پاروب کار او را ساختند و سر او را بریده از فراز کنگره ارک به نشیب دروازه فرو انداختند. حارسان و کشیک‌چیان از کار او باخبر گردیده متفرق شدند و ناچار به صید مراد خان زند تمکین گزیدند **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ!**



ذکر جلوس صید مراد خان زند و  
آمدن لطفعلی خان به شیراز و قتل صید مراد خان  
و جلوس بر جای پدر خود جعفر خان و  
عزیمت حضرت شهریار قاجار به تسخیر شیراز و  
تدمیر لطفعلی خان زند

صید مراد خان پس از قتل جعفر خان بر مسند حکومت شیراز بر نشسته سکه زد و به فکر اتمام کار لطفعلی خان زند پسر جعفر خان که در بنادر فرضه عمان فارس بود افتاد. چون ملتزمین رکاب او را خانه کوچ و متعلقین در شهر شیراز بود به همه نگارش رفت و تهدید کرده آمد که: زنان شما را به مردان بیگانه خواهم داد و اگر چنین نمی‌پسندید ترک موافقت لطفعلی خان گفته به شیراز آئید و اگر روی سفیدی جوئید، لطفعلی خان را کشته یا گرفته به همراه آرید.

چون این احکام مشتمل بر وعد و وعید به همراهان لطفعلی خان رسید به عزم گرفتن او بشوریدند و برگرد سرافرده او اجتماع گزیدند، او به تدبیر کارگزار خود پشت خیمه گاه شکافته به اصطبل رفته بر اسبی بی‌زین با جل سوار شده راه بندر بوشهر برگرفته بدر رفت. خوانین و رؤسای اردوی او اسباب او را غارت کرده به شیراز آمدند.

لطفعلی خان که ملتجی به شیخ ناصر عرب ابومهبیری حاکم بندر بوشهر شده بود قدری در آنجا بماند و مقارن این حال شیخ مذکور بمرد، پسرش شیخ ناصر و امیر علی خان حیات داودی حاکم بندر ریق [= ریگ] به حمایت لطفعلی خان ازدحامی کردند و قصد شیراز داشتند، صید مراد خان زند، شاه مراد خان را سردار کرده به مدافعه او فرستاد، در منزل دالکی ده (۱۰) فرسنگی ابوشهر مقابله کردند،

همراه شاه مراد آن نامراد را گرفتند با لطفعلی خان موافقت کردند، شاه مراد مقتول و ائانه حشمتش به لطفعلی خان موصول گردید و روی به شیراز نهاد. در منزل کازرون فرستاده میرزا حسین فراهانی خبر موافقت سرکردگان ایلات را با لطفعلی خان و مخالفت با صید مراد خان مژده آورد. لطفعلی خان به شیراز آمد و صید مراد را که در ارک محصور و مخدول کرده بودند بگرفته کور کرد و بر سریر سروری جلوس گزید.

و در این اوقات که خبر سروری صید مراد خان زند معروض پیشگاه حضرت پادشاه کشورگیر صیدبند گردید با شکاریان شهباز نیروی طغرل چنگل به عزم اصطیاد آن صیدمراد نامراد از طهران به فارس ایلغار فرمود و در چمن مشهور به خسرو شیرین معلوم شد که صید مراد به دست لطفعلی خان زند مقتول و او اکنون به حکم وراثت در شیراز داعیه سروری و ریاست دارد. حضرت شهریار قاجار از آنجا ایلغار کرده با جیشی قمررکاب مریخ شتاب به تل بیضا شش (۶) فرسنگی شهر شیراز در آمد احوال و اقبال و بنه را در آنجا نهاده، و علی قلی خان برادر خود را [۹۴] به محافظت آنها گذاشته به یک رکضت خود را به حوالی شیراز رسانید و در دو فرسنگی شهر نزول فرمود.

اکابر الواریه و اعظام فارسیه به تقویت دولت لطفعلی خان موافقت جستند و بیست هزار (۲۰۰۰۰) کس سپاهی آماده نمودند و او را به مقابله لشکر شهریاری دلیر ساختند. لهذا در کمال جسارت با سپاهیان خود به مکاوحت و مصاولت پرداخت، و فی الواقع لطفعلی خان امیرزاده‌ای جسور و سرداری غیور بود و لیکن به واسطه اقتضای عهد شباب و غرور جوانی سرد و گرم گیتی ندیده و شیرین و تلخ روزگار نچشیده، کار جهان‌ستانی و اسباب کامرانی را به محض راندن شمشیر و تاختن بارگیر همی دانست و از آداب لشکرکشی و دشمن‌کشی خبری نداشت و نمی دانست که حکما گفته‌اند:

### بیت

دلیر و سبکسار خسرو مباد      چو باشد دهد تخت شاهی به باد  
حضرت دارای مُلک آرای سال خُرد جوان بخت پیران تدبیر افراسیاب شمشیر  
برای دلیر کردن نخجیر سپاهیان شیر شکار را به تقادم و تصادم رخصت نداد و مانند



جنگیان خوفناک بر جای خویش بایستاد، سرداری طرف میمنه را که به ترکی برانغار و به عربی میمنه خوانند به سپهبد والاگهر جعفرقلی خان سپرد. و محمدزمان خان - عزالدینلو که پسر خال آن سپهبد بی همال بود با او مشارک و سهیم کرد که گمان تخالفی نرود و جانب دست چپ را که به توری جوانغار گویند و به تازی میسره نامند به امیر دلیر مصطفی خان قاجار دولو وا گذاشت که جان محمد خان و عباس خان و رضاقلی خان با او موافق و انیس بودند، قلب عساکر نصرت مآثر را به نفس نفیس برآراست که به تورانی قول سرایند؛ و غلامان جلادت توأمان در آن محل ازدحام دارند، و این اسباب منازعه در کوچه باغات حوالی شیراز که آن محل را مسجدپردی نام است فراهم آمد.

و چون از دو جانب کار صف آرائی نظامی گرفت و بنیان رزم پیرائی قوامی یافت نایهای ترکی به ناله درآمدند و شیپوره‌های رومی غریدن گرفتند و نفیرها نفیر برآوردند و دهلها دست بر سر زدند، سنجهای سنجری و کوسهای کسروی خروش برکشیدند، چنانکه متعارف و متداول است از دو جانب رزم آغاز کردند، و شیران مردخوار الواریه را از سلاسل التوا باز نمودند و کمیت و کرنک به عرصه پیکار و جنگ برانگیختند و اشهب و ادهم را به جولان درآوردند تا کار چنان شد که زمام مراکب و عقل و تدبیر از دست جوان و پیر بیرون شد، خونها به جوش آمد و دلها از جای برکنده شد، حالت طبیعی راه صحرا گرفت و قوت عقلی فرارگزید، ازا بارش سحاب صمصام سبل جاری شد و ازا برش الماس شمشیر بلای ساری آمد، مرد و موکب بی اختیار پوئیدن گرفتند و حسام و خنجر بی سابقه ببردن کوشیدند، شمشیرها از تارک همی نیام کردند و ناوکها از صدور ترکش ساختند.

مصطفی خان قاجار که دلیری بود نامدار، دیوار باغی را کمین‌گاه کرده ولیکن تدبیر او حاصلی نبخشید، دو سه تن از اهالی اردوی شهریار به لطفعلی خان پیوستند و بدو گفتند که دلیر صف‌شکن و گُرد مردافکن این لشکر جعفرقلی خان است که حارس میمنه و فارس ازمنه است، دفع او مایه قلع سپاه قاجار و رفع او باعث قمع لشکر جرّار است. لطفعلی خان که جوانی دلیر و سرداری شیرگیر بود به کار دیگران نپرداخت و شکست قلب میمنه را وجهه همت مردانه ساخت، با دو هزار (۲۰۰۰) سوار مکمل مسلح که زنده سپاهش بود بر قلب لشکر شهریاری حمله

نمود و جمعی را از پا درآورد و عزیمت مقابله با جعفرقلی خان کرد. جعفرقلی خان حمله و عزیمت مخالف را به جانب خود مخصوص دید اندیشه دشمن نفاق پیشه را دانست:

### لمؤلفه

بخندید و گفتا که شیر ژبان  
نترسد ز یک دشت پر مادیان  
تازیانه بر اسب تازی نژاد آشنا کرده رو به سوی غنیم آوردن غنیمت شمرد؛ و برحسب اتفاق کالی عظیم و عمیق یعنی خشک‌رودی وسیع در پیش آمد، لهذا مرکب را برگردانیده از محل عبور مرور نموده به سپاه دشمن قریب گردید و با همراهان خود بر سر آن دو هزار (۲۰۰۰) کس حمله برده آنها را در هم فرو شکسته، دیگر باره دسته‌ای از افواج سپاه الوار به امداد و معاونت دسته شکسته خود آمدند جنگ در گرفتند.

پادشاه دانشمند بینشور با شمشیر با تدبیر دانست که قصد حاسد و دشمنانهزام سپهبد بی قرین جعفرقلی خان است که میمنه وجود شهریاری را به منزله یمین آمده، جماعتی را از سپاه قول و قلب با محمد ولی خان قاجار به اعانت برادر مقرر کرد، لهذا جمعی به جعفرقلی خان سپهبد بی مانند پیوستند و او را تقویت دادند. دیگر باره از جانب لطفعلی خان فرستادگان او را مدد رسید و تمام محاربه و مضاربه مخصوص به جعفرقلی خان قاجار گردید، چون بر او محقق شد که این همه کار برای شکست و فرار اوست، هزیمت از پهنه جنگ را بر خود ننگ دانست و از غایت حمیت و نهایت عصبیت خود را در بحر محاربه غرق کرد:

### نظم

بنو تیز کرد از پی جنگ جنگ	برآهیخت شب‌دیز را تنگ تنگ
بتندی چو نزدیک دشمن رسید	سبک تیغ تیز از میان بر کشید
بزخم سر تیغ و گرز و سنان	همی تافت بر حمله هر سو عنان
بهر حمله خیلی فکندی نگون	بهر زخم جوئی براندی ز خون
بهمشان بر افکند یکباره گی	همی تاخت تا قلبیگه بارگی

بالاخره [۹۵] کار به جایی رسید که دلیران سپاه فارسیه و الواریه روی بگردانیدند و پشت به عرصه جنگ کردند، حتی اینکه محمدخان که عم لطفعلی خان بود و در



شجاعت معروف، چنان مضطرب گردید که راه دروازه شیراز بگذشت و به ولایت الوار ممسنی و شولستان راه برداشت. شکستی فاحش بل افحش در آن سپاه در افتاد، گروهی در باغستان پناه بردند، جماعتی راه شهر و فرقه‌ای طرف بیابان گرفتند، هشت هزار (۸۰۰۰) کس از پیاده و سواره سپاه زندیه به قتل و اسر درآمدند. و سپاه پادشاه نصرت پناه از دو فرسنگی حرکت کرده به قشن مشهور به کشن که یک طرف شهر شیراز است اتراق گزیدند و سنگری متین مانند حصنی حصین که مشتمل بر سه دروازه بود بنیاد نهادند. مدت دو ماه سپاه فارسیه و الوار به شهر متحصن شده، دیگر تمنی خروج و ولوج از شهر بند نفرمودند. و دلیران اردوی منصور اطراف و جوانب شیراز را تاخت و تاراج کرده، بعد از مدتی توقف که حریف حریف بنیاد خنکی با وضع و شریف گذاشت، رای مُلک آرای دارای بهمن عزم سکندر رزم به مراجعت از آن بوم مصمم شد.

و روز سه‌شنبه هجدهم ذیحجه با گرفتاران و محبوسین فارسیه به هزار بیضا و از آنجا منزل به منزل به جانب دارالسلطنه طهران طی مراحل فرمود و ابالت اصفهان را به حکم قدمت پدر به پسر صداقت سیر محمد حسین خان ولد باقرخان خراسکانی اصفهانی واگذاشتند، و مصطفی خان قاجار دولو را به محارست ری و عراق گماشته، و وقوع این واقعه در سال یکهزار و دوست و سه هجری نبوی صلی الله علیه و آله (۱۲۰۳ هـ / ۱۷۸۹ م) بوده.

## در ذکر ولادت

کثیر السَّعاده امیرزادگان شاه نژاد و

فرزندان نواب شاهزاده فتح علی خان جهانبانی

نایب السلطنه حضرت صاحبقرانی

آقا محمد شاه قاجار

در این سال فرخ فال نخل جلالت بارور و شکوفه دولت با ثمر گردید، و جناب جهانبانی نایب السلطنه فتح علی خان بن ابوالفتح حسین قلی خان بن محمد حسن خان بن فتح علی خان قاجار را از فضل خداوند یکتا و صانع دو عالم به میانجی



موالید ثلثه و پایمردی عناصر اربعه، پنج فرزند سعادت‌مند از کتم عدم به عرصه وجود قدم نهادند، و شش جهت را از نور چهره خود غیرت افزای هفت اختر و رشک ده هشت بهشت ساختند که هر یک در حدایق مُلک نهالی بارور گردیدند و از هر اصلی فرعها به ظهور آمد که در مقام خود تفصیل خواهد یافت.

اول: شاهزاده آزاده نواب محمد علی میرزا از بطن خدر معلی گرجیه تفلیسیه در شب هفتم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۰۳ (۵ / ژانویه ۱۷۸۹ م)

دویم: نواب شاهزاده محمدقلی میرزا در بیست و سیم شهر رمضان<sup>۱</sup> از بطن صبیّه مرضیه امیر نامدار محمد خان قاجار که خال نیکو خصال حضرت شهریار گیتی ستان آقا محمد شاه قاجار و والد ماجد امیر کبیر سلیمان خان بوده.

سیم: نواب شاهزاده محمد ولی میرزا در غره شوال همین سال از بطن مستوره اصفهانیه.

چهارم: نواب مستطاب شاهزاده عباس میرزا در روز چهارشنبه چهارم هلالی شهر ذیحجه الحرام از بطن برگزیده صبیّه امیر کبیر فتح علی خان قاجار دولو.

پنجم: نواب شاهزاده حسین علی میرزا در روز عید اضحی دهم شهر ذیحجه الحرام از بطن صبیّه محمد جعفر خان عرب ولد قادر خان بسطامی.

و مولد همایون این پنج شاهزاده بزرگوار قصبه‌نوا از توابع دماوند مازندران بوده که در آنجا بیلاق کرده بودند و از یمن ولادت کثیر السعادة این شاهزادگان در نوا، برگ و نوای عیش و نوا زمین و زمان را فرو گرفت؛ و حضرت شهریار قاجار آقا محمد شاه از مژده مولود مسعود این شاهزادگان کمال سرور حاصل فرمود و یک دو هفته در طهران به عیش و جشن و سور گذرانید.

سه فرزند ارجمند نواب عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسین علی میرزا را به خود اختصاص داده، به حرم سرای خاص سلطانی برده به دایگان سپرده در تربیت آن موالید ثلثه با آبای سبعه مظاهر و مرافقت می ورزید و قوام و دوام دولت خود

۱. علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه و لسان‌الملک سپهر تولد او را در ۲۲ رمضان سال ۱۲۰۳ هـ ق نوشته‌اند. (اکسیرالتواریخ / تألیف علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه؛ به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: ویسمن، ۱۳۷۰، ص ۱۸۷؛ ناسخ‌التواریخ / تألیف محمدتقی لسان‌الملک سپهر؛ به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر، ۱۳۷۸، ج ۱/۵۲۵).

را در وجود مسعود آنان می‌دید،<sup>۱</sup> خاصه شاهزاده عباس میرزا که وجودش یکتا گوهری شاهوار از مجمع البحرين نجابت و نسخه جامعه کامله طایفتین علیتین قوینلو و دولو بود، و باعث اتحاد این دو فرقه عالیه و مقبول الطرفین همی بودی، و او را به جهت وراثت مُلک تربیت فرمودی.

و هم از عهد مهداین دولت خدا داد را وارث و ولیعهد شدی و اقبال در گوش جاننش مژده نیابت سلطنت در دادی و الحمد لله علی ذلک

مصراع

آن وعده که اقبال همی داد وفا شد

### در ذکر مجملی از حال خان والا شآن خسرو خان والی کردستان و سانحه مهدی قلی خان والی زاده و نیابت لطفعلی خان بر جای امان الله خان والی

خسرو خان اردلانی والی کردستان که ابا عن جد [۹۶] در آن ولایت داشت و به حشمت و شوکت معروف بود، از سنندج که مقر ایالت او بود با تحف و هدایای لایقه عزم شرفیابی حضور حضرت شهریار منصور آقا محمد خان قاجار کرد و فرزند ارجمندش مهدی قلی خان در کردستان نیابت داشت.

در آن ایام طایفه اکراد بلباس ازدحامی کرده به تاخت و تاراج اطراف خود می‌پرداختند، والی زاده سابق الذکر به جهت تنبیه آن گروه با جماعتی از اجناد اکراد با بلباس مقاتله جست، چون اکراد بلباس دو هزار (۲۰۰۰) سوار مستعد یک رأی بودند به مجادله در آمدند، و در آن کَر و فَرّ والی زاده جوان مقتول شد.

و این خبر وحشت اثر در حوالی قزوین به سمع خسرو خان والی رسید از نهایت تعلق با فرزند و تغییر طبیعت غیرتمند حالت بی‌خودی و غشی بر او طاری و از غایت تفکر و سودا در قوای دماغیه‌اش اختلالی ساری گردید، بالاخره جهان را به

۱. سه شاهزاده فوق از طرف مادر نسب قاجار داشتند و به همین واسطه علاقه آقا محمدخان قاجار بدیشان بیشتر بوده و تربیت آنان را خود شخصاً بر عهده گرفته بود.



درود کرد، و لطفعلی خان عمش به نیابت امان الله خان ولایتی می‌راند تا امان الله خان بر مسند ولایت کردستان استقرار و استقلال یافت. و شرح حالش در ضمن واقعه متناسبه ازمنه آتیه مرقوم خواهد گردید.

### [وفات سلطان عبدالحمید خان عثمانی]

و از وقایع خارجه این سال وفات خواندگار روم سلطان عبدالحمید خان بن سلطان احمد خان ثالث عثمانی بود که مکرر با دولت روسیه و نمسه منازعه کرده بالاخره مغلوب گردید، مدت ملکش را شانزده (۱۶) سال نگاشته‌اند و پس از وی سلطان سلیم خان پسر سلطان مصطفی خان ثالث سلطان روم گردیده.

## در بیان نهضت رایت نصرت آیت پادشاه قاجار به جانب عراق و چمن گندمان و صوادر آن اوان

در عید سعید نوروز فیروز سلطانی سال سعادت مآل یکهزار و دویست و چهار هجری (۱۲۰۴ هـ / ۱۷۹۰ م) به حکم شهیار گیتی ستان حضرت آقا محمد خان قاجار نواب نایب السلطنة العالیه فتح علی خان جهانبانی به انتظام بلاد قزوین و سرحدات خمسه و زنجان مأمور و حاجی رضا خان دولوی قاجار با پنج هزار (۵۰۰۰) سوار از ملتزمین رکاب نصرت مآب والاگردید.

و موکب فیروزی کوکب پادشاهی بعد از روانه کردن آن جناب از طهران حرکت کرده به قصد تسخیر فارس و تدمیر لطفعلی خان زند با فرّ فریدونی و ثروت فارونی در سیم شهر صیام که آغاز قعود و قیام بود شتاب بردرنگ برگزید و به جانب فارس بر توسن عزم فارس؛ و در منزل کناره گرد معلوم شد که حوض خلیفه سلطان مازندرانی وزیر و داماد سلطان صفوی که معروف به حوض سلطان و آبش از تراکم سیل و باران است، چون دیده سفلگان بی آب مانده، بناء علیه به اشارت شهیار لشکرکش کشورگیر و دارای مُلک آرای با تدبیر دو منزل را به یک منزل فرمودن اولی و انسب دیدند. شباهنگام اردوی بی کران پادشاهی به حرکت در آمدند و به واسطه تفارق خیل و تغاسق لیل طریق قم کم و روزانه در آن کویر کبیر و شوره زار تعطش تأثیر تا طلوع شمس منیر همی رانندند، و علی الصّباح در آن سراب خراب جابع و عطشان فرو ماندند. آفتاب بر سر همی تافت و صائمان از لب تشنگی قریب به هلاکت شدند.



چون حفظ نفس واجب و از كفاره صوم چاره نبود به حکم حضرت سلطانی سقایان اردوی خاقانی آب به تشنگان آن سراب رسانیدند و آن گروه را از هلاکت رهانیدند، هر کس از آن جیش گردون طیش که خود را به ممات قریب دید روزه بگشاد و جان به لب رسیده را به مفاد و من الماء کلّ شیء حیاتی جدید داد، ولی خاقان متشرع متورع گیتی ستان بنا بر حفظ شریعت مقدسه از بام تا شام افطار نکرد و زلال عذوبت منوال را اصلاً با لب مقارن نیاورد، ولی دو روزه در آن ایام روزه در شهر معصومه قم توقف فرمود و واپس ماندگان آن جیوش را تسلی و تلهف نمود تا همه به صحت و راحت اجتماع یافتند و در رکاب نصرت توأمان به چمن گندمان شتافتند.

اما لطفعلی خان زند چون از یورش و ایلغار دارای ظفرمند اطلاع یافت مقابله خود را با آن سپاه بی‌کران مصلحت حال ندیده به بهانه انتظام بلاد گرمسیر و استمداد از مشایخ بندر به جانب دشتی و دشتستان روانه گردید. امرا و رؤسای فارس نهانی عریاض و تحف و هدایا به حضرت شهریار قاجار فرستادند و اظهار ارادت و اخلاص کردند و تسخیر شهر شیراز را محول به وقتی دیگر که مقتضی مصلحت باشد نمودند.

حضرت اقدس سلطانی فرستاده فارسین را مخلع روانه فرمود و به هر یک آنچه موافق تدبیر مُلک‌داری و شهریاری بود نامه و پیغام فرستاد، و علی‌قلی خان قاجار برادر خود را با محمدقلی خان قوینلو ولد محمدامین خان بن فضل‌علی بیک قاجار که از ابنای اعمام آن شهریار بود روانه تسخیر کوه‌کیلویه فرموده و هفت هزار (۷۰۰۰) لشکر را با ایشان روانه نموده اکابر و اعاضم آن ولایت گردن بر چنبر طاعت نهاده متقبل خدمات شدند و پیشکش داده، علی‌قلی خان را خشنود باز گردانیدند. و حضرت شهریار گردون وقار بعد از توقف ایام بهار از چمن گندمان حرکت و در دوازدهم محرم الحرام به بلده قزوین تزیین بخشید و منتظر اخبار مسرت آثار نایب السلطنه فتحعلی خان قاجار از انتظام خمسه و زنجان و امورات امرای آذربایجان همی بود.

## در ذکر مجملی از احوال بلاد آذربایجان و امرای آذربایجان و صورت [۹۷] متابعت اهالی آن بلاد در این ایام و اوان

مخفی مماناد که بر وفق تواریخ عجم، فریدون مملکت محروسه خود را به سه قسمت کرد: طرف ماوراءالنهر یعنی جانب مشرق را به تور داد و آن را توران خواندند یعنی از آن تور است. و ملک روم را به دیگر فرزند سلم نام مسلم داشت و ایران را که میانه کشور او بود به کهنترین فرزند خود ایرج باز گذاشت و به ایران موسوم و مشهور شد.

مجملاً وسعت این ملک از فرات الی جیحون طویلاً و از باب الابواب دربند الی سواحل عمان فارس عرضاً بوده و به مرور دهور هر ولایتی به نام صاحب ایالتی معروف آمده. و این دیار مشتمل است بر اقلیم دویم و سیم و چهارم و پنجم و بر وفق مشرب حکمای عجم و علم ریاضی این قوم مربی این سرزمین نیز اکبر است، یعنی آفتاب جهانتاب و رونق ده هر آباد و خراب.

و ملک ایران محدود است از مشرق به توران و کابل و سند و از جنوب به بحر عمان و از مغرب به جزیره عرب و مرز و بوم روم، و از شمال به جبال البرز و بحر خزران یعنی دریای مشهور به دریای مازندران. و این دیار مشتمل است بر بیست (۲۰) ولایت که یکی از آن ولایات مُلک آذربایجان است. و سیاحان دانشمند نگاشته اند که در دیار ایران چهارصد (۴۰۰) شهر و ولایت و یکصد و هفتاد و یک (۱۷۱) قلعه و شانزده (۱۶) جزیره و چهارده (۱۴) بندر به شمار اندر آمده و اگر مقامی اقتضا کند شرح این اشارت به عبارت اندر آید.

مع القصة آذربایجان دیاری است معروف و به صفات پسندیده موصوف، و مشتمل است بر هفده (۱۷) شهر آباد و بیست و نه (۲۹) قصبه خجسته بنیاد. از جانب شمال به موغان و شروان و جبال البرز، و از جنوب به عراق عجم و کردستان، و از مشرق به دیار خلخال و گیلان و طالش و دیلم، و از سمت مغرب به ارمن و گرجستان محدود است. و در سوابق ایام از بندر بادکوبه الی خلخال نود و پنج (۹۵) فرسنگ طویلاً و از قصبه ماجردان الی جبل سینا پنجاه و پنج (۵۵) فرسنگ



عرضاً بوده و سابقاً تختگاه آن بلاد مراغه بوده، در این ازمنه تبریز است. و گفته‌اند که چون در زمان باستان آتشکده‌ای معروف در آن مکان بوده، پارسیان آن را آذریبکان خواندند یعنی مکان آتش، و وجوه دیگر نیز در این تسمیه گفته‌اند که تقریر آن را سودی و آذر آن را دودی نخواهد بود.

و آن ولایت به حسب تقدیر هر وقتی در تصرف سلطانی بوده تا بعد از دولت صفویه موسویه چنانکه گذشته در تصرف نادر شاه افشار در آمده، و از آن پس آزاد خان افغان، ارومی را به تصرف گرفته ولی استقلالی در آذربایجان نداشته، چون او از سلطان گیتی ستان محمد حسن خان منهزم شد خوانین آذربایجان شهریار قاجار را متابعت کردند و نواب شاهزاده آقامحمدخان در تبریز به نیابت سلطنت ایالت داشت. بعد از سانحه سلطان قاجار، آذربایجان به تصرف وکیل زند در آمد و با او به مدارات و مواسات موافقتی همی کردند، او نیز بدین قدر راضی بود تا بعد از وفات او رسوم ملوک طوایف در آن بلاد شایع گردید، و هر شهری در دست شهریاری بود. ارومی در تصرف افشاریه، و خوی در دست خوانین امرای دنبلیه، و تبریز پایمال تغلب و شقاق شقاقیه بود.

لهذا در این سال که نواب جهانبانی فتح علی خان نایب السلطنه به حکم پادشاه جم جاه کامکار آقا محمد شاه به جانب خمسه و گوران دشت عزیزت فرموده بود، امیرالامراء حسین خان دنبلی ولد احمد خان بن مرتضی قلی خان بیگلربیگی خوی و احمد خان حاکم مراغه و محمد حسین خان حکمران خلخال و رؤس گروس به هدایا و نامه و اظهار مخالفت و مصادقت گرم‌کننده هنگامه شدند. و نواب جهانبانی با فرّ سلیمانی از گوران دشت عازم خدمت حضرت پادشاهی گشت.

و امیرالامراء العظام سلیمان خان بن محمد خان قاجار قوینلو که دائی اوغلی [= پسر دائی] خدیو قاجار بود و در گیلان بالاستقلال ایالت می نمود با عمال رشت و هدایای شایسته شرفیاب حضور حضرت سلطانی گشت. و در این سال ملقب به لقب «اعتضادالدوله» آمد و روز به روز پایه جلالتش از اوج ایوان کیوان در گذشت. و هم در این سال نواب شاهزاده حسن علی میرزا برادر کهنتر نواب شاهزاده حسین علی میرزا از صبیبه جعفرخان عرب عامری بسطامی متولد گردید!

## انقلاب فرانسه و روی کار آمدن ناپلئون

و از اخبار متفرقه دول خارجه که فی الجملة اشارتی بدان خالی از تناسبی و ضرورتی نخواهد بود آنکه در این سال لوی [= لوئی] شانزدهم را که از طایفه بوربن پاریس و در آن ولایت پادشاهی داشت اهالی دولت فرانسه به قتل اندر آوردند و مدار کار بر جمهوریت و مشاورت نهادند و پس از اندک زمانی پوناپارت ناپلیون فرانسوی به مراقی جلال ترقی کرده در فرانسه استیلا یافت و دعوی ایمپراطوری یعنی شاهنشاهی آن مملکت کرد و از عهده آن دعوی بر آمد، چنانکه شرح حالش در تاریخ او مضبوط است و بنا بر تناسب در ضمن وقایع ایران هنگام ضرورت ایجازاً از او ذکری خواهد رفت.

→ مسعودش اتفاق افتاد و مدت هجده سال در طهران در ظلّ رایت خاقان جنّت مکان به سر برد و در سنه ۱۲۲۰ هـ. ق به حکومت دارالخلافة سرافراز گردید ... (اکسیرالتواریخ، ۱۹۲).

## ذکر وقایع خاتمه حال

نواب سپهدار ایران جعفر قلی خان برادر پادشاه گیتی ستان و

طغیان نواب مرتضی قلی خان قاجار بن

سلطان شهید [۹۸] سعید محمد حسن خان در گیلان و

منازعه و غلبه بر سپاه پادشاه آقا محمد خان

چون در سال گذشته لطفعلی خان زند جمعیتی فراهم آورده و روی به کرمان کرده و میرزا ابوالحسن بیگلربیگی کرمان در قلعه بر روی او بر بست و محاصره به طول انجامید و زمستان در رسید و آذوقه در اردوی لطفعلی خان نایاب شد، امیر سیف الدین ولد محمد حسین خان سیستانی را در مشیز گذاشته به شیراز برگشت و فتوری تمام در کار دولت و داعیه او به ظهور آمد و استعداد حرکت نداشت.

خاقان گیتی ستان قاجار را از جانب فارس خاطر آسوده شد به تسخیر آذربایجان عزیمت فرمود، به اجتماع اعوان و اعیان و عساکر و عشایر فرمان داد، نواب جعفر قلی خان سپهدار ایران که از حکومت بسطام طمع در ایالت اصفهان بسته داشت و صورت نگرفت به یاساق خسرو آفاق اقدام و اتفاق نمود، اظهار استغنائی او مایه رنجش خاطر دریا مقاطر پادشاه غیور قاجار آمده، محمدخان و محمد زمان خان عزالدینلوی قاجار که فرزندان خال جعفر قلی خان سپهدار بودند او را مستمال کرده به حضور خدیو قاجار آوردند و براءت ذمه خود را در خلوت در باب سپهدار سعایت کردند که وی را داعیه سرکشی و سروری و نهانی با خوانین خراسان در مخالفت برادر والا گهر معاهده و مستعد منازعه و مجاهده است، تصدیق پسران خال مایه اختلال حال و اختلال بال او گردیده، به مضمون الملک عقیم خاطر حضرت شهریاری از برادر جلادت سیر کوفته و طبع آتش مثال خسروی به وی



پیراشوفته آمد، بنابر تقدیر دل پاک پادشاه که مرآت ظهور او امر الهی بود از برادر نامور مکدر و هلاکش در دست چاکران آن حضرت مقدر شد تا در شبی که از محفل حضور شهریاری رجوع به منزل همی کرد در زاویه معبر چند تن از دلیران خدمتگر گردن آن سپهدار گردنکش را قرین دوال و آفتاب عمرش را رهین زوال آوردند. ولادت او در سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج (۱۱۶۵ هـ / م) و هلاکت در یکهزار و دویست و پنج (۱۲۰۵ / م) واقع گردید.

از جمله چاکران معتبر وی والد فقیر بود که به واسطه قدمت خدمت بدین دولت ابد مدت با وجود اتهام سپهبد و الامقام، حضرت شهریار قدرشناس قاجار او را به حضرت خود مخصوص و به منصب صندوق داری خاصه و ریش سفیدی خلوت منصوص فرمود، و چون بر رأی مهر اعتلای اعلی و واضح و لایح بود که آبای وی در قره چهارده به هواخواهی دولت قاجاریه در دست زکی خان زند مقتول شده‌اند او را مورد توجهات بی غایات شاهانه کرده، امین حضرت اعلی می دانست تا در سفر شوشی مغضوب آمد.

### الشکر کشی مجدد مرتضی قلی خان قاجار به گیلان

علی الجمله مصطفی خان قاجار دیگر برادر آن شهریار که در سال خروج مرتضی قلی خان در گیلان مقید و محبوس شده بود و مدت سالی از حیات خود مأیوس، در این ایام قصه عمایش سمر و در هر شهر مشتهر شد. چون برادر امی مرتضی قلی خان قاجار و وی در بادکوبه و طالش و شروان استعدادی تمام داشت، دگرباره خون در تنش جوشیدن گرفت و به تلافی و تکافی در منازعه کوشیدن به عزم تسخیر گیلان با جیوش قلمز خروش حرکت کرد. میرزا بابا نایب الحکومه گیلان که عاملی بود جلیل الشان مشوش شده، شرح ماجرا را به حضرت شهریاری معروض داشت.

به امر دارای ایران حاجی رضا خان دولوی قاجار که خالوی وی بود با عباس خان قاجار و محمد خان دولو هم از اقارب او به اضافه عبدالله خان اوصانلوی خمسه‌ای و میرزا محمد خان لاریجانی مأمور به مدافعه مرتضی قلی خان شدند که

اولاً به نصایح او را باز گردانند و ثانیاً به رزم این فتنه بر خواسته را فرو نشانند تا کار از مقابله به مکاوحه و از مناصحه به مجادله انجامید. و از دو جانب نزاع و جنگ و نعره توپ و تفنگ بر فلک الافلاک گرائیدن گرفت، بالاخره شاه پلنگ نام طالش که دلیری بود مہیای جنگ و چالش، در شبی شبیخون به اردوی سرداران شهریار قاجار آورده سرداران و خوانین یکسره گرفتار شدند و گروهی به قتل اندر آمدند، مرتضی قلی خان بر سران قاجار منصور و خالان او مغلوب و مقهور شدند پس از چندی گرفتاران را رخصت انصراف داد و محمدخان و محمدزمان خان را نگاه داشته با سوء حال و اصعب منوال منزجر همی داشت.

میرزا بابای نایب رشت حال ایشان را عرضه کرد، دریای موج طبع غیور پادشاه و الاجاه آقا محمدخان به جنبش در آمد و مصطفی خان دولوی قاجار را که امیری بود جلادت شعار به منقلای لشکر فیروزی اثر روانه فرمود به نفس نفیس استعداد یورش گیلان و شروان نمود، نواب نایب السلطنه فتح علی خان جهانبانی را با سپاهی شایان و استعدادی نمایان به انتظام صفحات عراق و فارس مأمور و خود به جانب گوران دشت نهضت فرمود.

مرتضی قلی خان از این اخبار سراسیمه و با مصطفی خان طالش به جانب بادکوبه زورق فرار را بادبان بر فراشته و پس از چندی توقف در کمال یاس و بؤس رو به ولایت روس کرد. حاجی رضاخان و عباس خان قاجار با والده خان مذکور به حضور شهریار گیتی ستان غیور آمدند و مصطفی خان دولو نیز به حضور آمده به معاونت و مظاهرت جناب [۹۹] فتح علی خان جهانبانی و مدافعه لطفعلی خان زند به عراق مأمور شد.



در ذکر یورش آذربایجان و  
 متابعت امرا و خوانین آن سامان و  
 مأموریت اعتضادالدوله سلیمان خان قاجار به  
 تنبیه اهالی ماسوله گیلان و طالشیه و  
 شکست صادق خان شقاقی در حوالی سراب و  
 فرار او و سوانح دیگر

سابقاً اشارتی رفت که ولایت آذربایجان سرحدّ روم و روس و گرجستان و مقرّ امرای اتراک و اکراد و افشار و قاجار بوده، و از آغاز دولت سلسله علیّه صفویه به سلاطین ایران متابعت می‌نموده‌اند؛ و در هر وقتی اجمالاً به حسب و نسب و مؤالفت و مخالفت حکام آن بلاد در ضمن وقایع هر دولتی ذکر می‌رفت.

بعد از کریم خان و سلاطین زندیه و افشاریه در اطاعت شه‌یار قاجار تلون و ترددی داشتند تا در این سال که یک‌هزار و دو‌یست و پنج (۱۲۰۵ هـ / ۱۷۹۱ م) بود دولت زندیه ضعیف و قریب به انقراض گردیده و آفتاب جلال و کوكب استقلال خاقان قاجار حضرت آقا محمد خان در وسط السماء کمال و عروج ایستاده بود و آنآ فائاً میل به صعود می‌نمود، لهذا خاقان کامکار ستاره بخت لطفعلی خان زند را قریب به غروب دیده او را قابل مدافعه و منازعه و مقابله و مقاتله نمی‌شمرد.

مع هذا نواب جهانبانی فتح‌علی خان را با مصطفی خان دولو و نصرالله خان فراگوزلو و محمدحسین خان قراگوزلو و ریش سفیدان عراق و قلمرو علیشکر به اتمام کار لطفعلی خان و انجام فتح فارس مأمور ساخت و خود قصد تسخیر آذربایجان فرمود. هم از آغاز امیر کبیر سلیمان خان خالو اعلی ملقب به اعتضادالدوله را با ده هزار (۱۰۰۰۰) سوار به منقلای لشکر قیامت اثر روانه فرمود و بر رأی مهر انجلای حضرت خاقان گیتی ستان معلوم شد که صادق خان شقاقی در مقام بغی و شقاق ثابت و سیاه درونتر و خونین‌دلتر از گیاه شقایق در سراب خراب نایب است.

بعد از نزول سعادت شمول لشکر پرخاشختر نصرت اثر به طارم و خلخال، اعتضادالدوله را به طرف ماسوله مأمور و طالشیه را گوشمالی بلیغ داده، میران و